

## اپورتونیسیم بی پرده

" نمی توان هیچ اشتباهی را، اشتباه سیاسی که جای خود دارد، به درستی دریافت مگر اینکه ریشه های تئوریک آن را در میان مقدمات و فرضهای بنیادی کسی که مرتکب اشتباه می شود کند و کاو کرد. " لنین مجموعه آثار جلد 32

دعوت باب آوا کیان رهبر حزب آر سی پی آمریکا از مردم برای رای دادن به جو بایدن کاندید حزب دمکرات آمریکا تکامل منطقی دکترینی بود به نام سنتز نوین. نگارنده این سطور هم به پیروی از نظر درستی که لنین در مورد اشتباه ارائه کرده سعی می کنم مقدماتی را که باب آوا کیان را به ورطه رویزیونیسم کشاند و سبب شد او و حزمش به جای دعوت توده ها به انقلاب و به جای تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی بین پرولتاریا هم و غم خویش را برای پیروزی یکی از جناحهای امپریالیستی آمریکا بگذارند بپردازم.

باب آوا کیان چند سالی است که به با توهم مارکس زمانه بودن خویش، تئوری ابداع کرده است که آلترناتیوی است در مقابل تئوری های مارکس و در حقیقت مانند بسیاری از رویزیونیست های ما قبل خود به نقد تئوری های مارکس پرداخته و در تئوری خود ساخته ای به نام سنتز نوین ارائه داده است. سنتز نوین در حقیقت تئوری است برای تهی کردن مارکسیسم از بنیاد های انقلابی اش. سنتز نوین مانند هر تئوری رویزیونیستی دیگر در ابتدا سعی دارد دیکتاتوری پرولتاریا را از درون تهی ساخته و آن را بی خطر و قابل پذیرش روشنفکران بورژوازی نماید. اگر استالین جایگاه دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری یک حزب عوض نمود باب آوا کیان نیز به پیروی از آن و در این راستا کارگران و پرولتاریا در سنتز نوینش جایگاهی ندارند و با جسمیت دادن به پرولتاریا مخالف است. یعنی پرولتاریا را یک روح و روانی می پندارد که در تاریخ سرگردان است. در این راستا ماتریالیسم دیالکتیک و قانون تکامل آن را نیز رد می نماید و اتفاقات را جایگزین ضرورت و تکامل می نماید و با رد تئوری نفی نفی مارکس، می خواهد قانون تکامل را از مارکسیسم بزدايد. مارکس معتقد بود که هر چیزی در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز ماندگار نیست و روزی نفی می شود و هم اینکه نفی شد و به چیز دیگری تبدیل گردید باز دائمی نخواهد بود و مجددا نفی می شود و به چیز جدید تری تبدیل می گردد و چنین است که پدیده های عالم همواره در حال تغییر و تکامل هستند. ولی سنتز نوین باب آوا کیان آن را قبول ندارد. خلاصه اینکه باب آوا کیان آشی را برای بخشی از مائوئیستها پدید آورد به نام سنتز نوین و با اینکه در بین کمونیستها چندان شناخته شده نیست ولی راهی را که باب آوا کیان طی نمود تا به سر قله رویزیونیسم برسد، می تواند درس عبرتی باشد برای کسانی که

نافی مبارزه طبقاتی و نقش کارگران در گرفتن قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا هستند. گذاشتن واژه مردم و توده ها به جای پرولتاریا و کارگران و از آن مهمتر عمده کردن نقش روشنفکران در گرفتن قدرت سیاسی به نیابت از پرولتاریا همه و همه مبلغین آن را به جایی می رساند که استالین رسید. با این مقدمه کوتاه به افاضات تازه باب آواکیان و بخشی از مائوئیستهای وطنی پشتیبان او بپردازیم.

بیشتر روشنفکران بورژوا امپریالیستی آمریکا خود را درون دو حزب بزرگ جمهوری خواه و دمکرات متشکل کرده اند و شرایطی را پدید آورده اند که هیچ حزب دیگری قادر نیست بدون پشتیبانی این دو حزب در انتخابات و تصمیم گیری های اساسی و مهم دولت ایالات متحده شرکت نماید. ولی این را همه می دانند که تصمیم گیر های مهم و عمده دولت ایالات متحده نه در درون این احزاب بلکه در اطاق های فکری انجام می گیرد که هیچ ارتباطی با مردم و رای آنها ندارد تا منافع غولهای مالی، کارتل ها و تراست ها و کنسرنهای امپریالیستی آمریکا حفظ گردد. این تصمیم گیری ها عمدتاً هیچ ربطی به نظرات مردم آمریکا ندارد. در حقیقت این دو حزب دمکرات و جمهوری خواه شاخ و برگ درختی هستند به نام امپریالیسم آمریکا که باید برای حفظ ریشه این دولت امپریالیستی نهایت سعی و کوشش را بنمایند. منافع کارگران و زحمتکشان آمریکا در هیچ شرایطی با هیچ کدام از این دو حزب همسویی نداشته و نمی تواند داشته باشد. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، زمانی که بورژوازی وارد مرحله امپریالیسم گردید فاشیسم شد سیاستی که نتیجه طبیعی تکامل سرمایه داری رقابت آزاد به انحصارات مالی بود. فاشیسم بر خواسته ازتمایلات انحصارات و سرمایه مالی در قبضه کردن هر آنچه وجود دارد است. این فاشیسم گاهی عریان و گاهی نیمه عریان در کشور های مختلف امپریالیستی ظهور می نماید. فاشیسم آنطور که باب آواکیان تصور می نماید سیاست یک مدار دست چندم و بی پرنسیپی مانند ترامپ نیست، بلکه اگر قرار باشد در کشوری مانند ایالات متحده فاشیسم عریان ظهور نماید، بنا به تصمیم گیری های کنسرنهای عظیم مالی است که سرمایه هایشان جهانی را به بردگی کشانده است. تصور اینکه ترامپ یا پنس قادر خواهند بود فاشیسم و یا سرکوب و قتل عام مردم آمریکا را رقم بزنند تصورات بچگانه ای است مانند تصورات ترامپ که فکر می کند، می تواند تصمیمات کلان مملکتی بگیرد. کیست که نداند که بند های هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه با شرکت های چند ملیتی گره خورده و توسط آنان تکان داده می شود، تا مردمی را برای دائمی کردن سلطه سرمایه های مالی بفریبند. سرمایه دارانی که بر دار و ندار بیش از هفت میلیارد سکنه کره ارز چنگ انداخته اند. کیست که نداند هر دو حزب دستشان تا مفرق در خون میلیون ها سکنه روی زمین آلوده است و هر دو جانمایی هستند با رنگهای متفاوت. کیست که نداند اواما که جایزه صلح نوبل را نیز نصیب خود کرده است با همکاری کلینتون و بایدن در هشت سال زمامداری خود بیش از ترامپ از سکنه کره ارز

کشته است. ترور سیاهان در زمان اوباما بیش از زمان ترامپ بوده است. هر دو حزب در سیاستهای شان وابستگی مرگ بار خود را به کمپانیهای اسلحه آمریکا نشان داده اند. هر دو پرزیدنت اوباما و ترامپ بالاترین بودجه نظامی در تاریخ کل آمریکا را به ارتش این کشور اختصاص داده اند. در بیست و ششم دسامبر دوهزار رو سیزده پرزیدنت اوباما قانونی را امضاء کرد که به موجب آن قدرت دولت فدرال را افزایش می داد و ارتش ایالات متحده قدرت این را دارد برای انجام عملیات ضد تروریستی بر روی خاک آمریکا عملیات انجام دهد. در حقیقت قانونی که اوباما امضاء کرد ترامپ انجامش داد. این فاکت به خوبی نشان دهنده این واقعیت است که این دو حزب دو روی یک سکه هستند. حال باب آواکیان به جای دفاع از جنبش مردم بر علیه وضع موجود به جای متشکل کردن کارگران واقعی نه خیالی و موهوم، بر علیه وضع موجود و تدارک و آماده کردن آنها برای گرفتن قدرت سیاسی و زدن تشکل های مخفی در بین آنها و تبدیل و رشد خواستهای مدنی و اقتصادی به خواستهای سیاسی و خلع ید از صاحبان سرمایه کاری که وظیفه هر کمونیستی است، به جای همه اینها از ترس یک جناح امپریالیستی خود را به بغل جناح دیگر امپریالیستی و سرمایه دارای انداخته و به کارگران آدرس غلط می دهد و قشر عظیمی از مردم را که به درستی رغبتی به شرکت در انتخابات ندارند و به درستی فهمیده اند که این انتخابات هیچ دردی را از آنان دوا نمی کند و این درک را طی سالیان دراز از طرق تجربه بدست آورده اند را می خواهد ترغیب کند تا در انتخابات امپریالیستها شرکت کنند. غافل از اینکه از این نمند نمی تواند برای خود کلاهی بدوزد زیرا سرمایه داری سالهاست که به تجربه دریافته است که تا در زمینه عملی حزب و یا سازمانی نشان ندهد که قادر است توده های مردم را بفریبد و اغفال کند قادر به جلب اعتماد آنان نیست. حزب آر سی پی اگر می خواهد واقعا جلب رضایت بایدن را نماید باید بیش از اینها از اصول مارکسیسم پایین بیاید. در بند چهارم بیانیه باب آواکیان می خوانیم که:

*"در این لحظه حساس، باید از هر وسیله عمل غیر خشونت آمیز مناسب برای بیرون کردن این رژیم از قدرت، استفاده شود. اگر علیرغم اعتراضات گسترده با خواست بیرون کردن رژیم ترامپ/پنس از قدرت، این رژیم در زمان انتخابات کماکان در قدرت باقی مانده باشد، آنگاه (با فرض این که انتخابات به واقع برگزار شود) استفاده از کلیه ابزار مناسب برای کنار زدن این رژیم باید شامل رأی دادن علیه ترامپ باشد. بدون این که تکیه اساسی بر روی این روش گذاشته شود. واضح بگویم که این به معنای «رأی اعتراضی» برای برخی کاندیداها که شانس پیروزی ندارند نیست. بلکه برای رأی موثر علیه ترامپ، در واقع باید به نامزد حزب دمکرات یعنی بایدن رأی داد."*

خواننده در اینجا متوجه است که باب آواکیان به پیروی از روشنفکران بورژوازی از اعمال غیر خشونت آمیز دفاع می کند. یعنی می خواهد به کارگران بگوید که خشونت کار ساز نیست و بباید رای بدهید و این در حالی است که مردم به جان آمده در کف خیابانها در مبارزه و مواجه با پلیس ضد شورش مجبور می شوند که دست به خشونت بزنند. باید به باب آواکیان گفت که این پلیس است که

خشونت را شروع کرده است نه مردم. مردم این حق را دارند که از خود دفاع کنند و تو می خواهی این حق را از آنها بگیری. صلح طلبی در جایی که مورد خشونت و ظلم واقع می شوی دفاع از ظالم و قدرتمندان است. ما تجربه جنبش عدم خشونت را در ایران داشتیم و دیدیم که آنهایی که دم از عدم خشونت می زدند چگونه خاک در چشم مردم پاشیدند و دست رژیم را در شکنجه و کشتار مردم باز گذاشتند. حال ببینیم که بخشی از مائوئیستهای وطنی که در حزب م ل م جمع شده اند چه می گویند.

*"این اوضاع، سیاست ضروری سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس را به عنوان برنامه ای فوری در دستور کار کمونیست های انقلابی در آمریکا گذاشته است. سیاستی که نزدیک به چهار سال است توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا و سازمان توده ای رفیوز فاشیسم [پیش برده می شود]."*

در حقیقت خوانندگان با کمی تعمق در خواهند یافت که آر سی پی مقدمات سازش طبقاتی خود را از دیر باز پایه ریزی کرده است و به بهانه مبارزه با فاشیسم راه سازش طبقاتی را پیش رو قرار داده است.

*"به دلایل روشن، حزب ما در موقعیت موضع گیری سریع در مورد درست یا غلط بودن این سیاست نیست. به جای آن، ما با ضرورت فهمیدن بیشتر مساله مواجهیم. شاید در شرایط استثنایی و اضطراری (مانند شرایطی که آوا کیان در این بیانیه ترسیم می کند) چنین سیاستی درست باشد، در عین اینکه بنا بر نوشته آوا کیان: «معمولا، ما کمونیستهای انقلابی استدلال می کنیم که مردم نباید در انتخابات بورژوازی رای دهند. زیرا این کار به تقویت سیستم سرمایه داری-امپریالیسم خدمت کرده و به این توهم رایج دامن می زند که گویا می توان با «اصلاحات» و بدون سرنگون کردن سیستمی که سرچشمه همه این دهشت ها است، از ستم و استثمار خلاص شد.»*

*بنابراین، سوال این است: آیا این سیاست، در خدمت «رویکرد و جهت گیری استراتژیک» انقلاب است یا نیست؟ آوا کیان در این بیانیه استدلال کرده است که چنین است. اما دانش ما در مورد میدان و روندهای تاکتیکی که اتخاذ این سیاست را الزام آور میکند به ما اجازه موضع گیری (حداقل در حال حاضر) را نمی دهد."*

اوپورتونیسیم دیگر از این روشن تر نمی شود. یعنی این حزب چند نفره می خواهد به طور اپورتونیستی به موقعش در جهت باد حرکت کند و هر گاه دید که دفاع از رای دادن به بایدن به نفعش نیست فوری موضع عوض کند و بگوید ما نبودیم. در ادامه:

*"باب آوا کیان یک رهبر کمونیست معمولی نیست!"*

درست است غیر معمولی است. در حقیقت کمونیست نامیدن چنین شخصی خود یک کار غیر معمولی است.

*"همان طور که حزبان ارزیابی و اعلام کرده است او در تکامل علم کمونیسم، کاری در مقیاس و بزرگی کار کارل مارکس انجام داده است!"*

شما بخوانید تجدید نظر در اصول مارکسیسم. در اصول انقلابی آن.

"عروج فاشیسم در راس دولت امپریالیستی آمریکا و تلاش فاشیستها برای تغییر کیفی شیوه حاکمیت دیکتاتوری بورژوازی در آمریکا، نه فقط خطری برای پرولتاریا و انقلابیون و مردم تحت ستم آمریکا بلکه برای کل بشریت است و مبارزه برای سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس، ضرورتی فوری است."

خواننده دقت می کند در اینجا به وضوح م ل م نوشته است تغییر کیفی شیوه حاکمیت آمریکا. پس اینان فکر می کنند که یک رژیم دمکراتیک در آمریکا وجود دارد و حالا ترامپ با بدجنسی زاید الوصفی می خواهد این دمکراسی را از مردم بگیرد. کیست که نداند دیگر بیش از یک قرن از محور رژیم های بورژوا دمکراتیک می گذرد. از روزی که امپریالیسم پا به عرصه وجود گذاشت دیگر اثری از همان دمکراسی نیم بندی که این ها به آن دل بسته اند نماند است. اینها از استدلالات تاریخ گذشته سوسیال دمکرات های آلمان استفاده می کنند. استدلال های افرادی چون برینشتن و کائوستکی. حتی این جور موضع گیری ها هم کپی رویونیستهای قرن گذشته است و چیز نویی برای خواننده ندارد.

"چند هفته پیش باب آوا کیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) بیانیه ای در شش نکته صادر کرد. او در این بیانیه ضمن توضیح وضعیت خطرناک و اضطراری پیشروی و تأکید بر استراتژی انقلابی حزیشان و ضرورت پیشبرد مبارزه مستقیم در خیابان علیه فاشیسم خواهان آن شد که مردم با دادن رأی به بایدن مانع از انتخاب مجدد ترامپ شوند. او بایدن را نماینده و ابزار سیستم استثمارگر و ستم گر و آدمکش سرمایه داری - امپریالیستی آمریکا دانست، به عنوان کسی که در پایه ای ترین و اساسی ترین مفهوم امر "خوبی" را نمایندگی نمی کند و در هیچ جنبه محتوایی "بهتر" از ترامپ نیست؛ جز اینکه او ترامپ نیست و بخشی از تلاش برای تحکیم حاکمیت فاشیستی نیست." امید بهرنگ

در نقل قول بالا از آقای بهرنگ یکی از مائونیستهای شیفته باب آواکیان چند نکته نهفته است اول لزوم رای دادن به جو بایدن به این دلیل که با همه بدی هایش او ترامپ نیست ولی ابزار استثمار و ستم گر است. اولاً ادبیات این نقل قول درست به پیروی از ادبیات ترامپ آدم ها را به خوب و بد بودن تقسیم نموده است. می گوید بایدن خوبی را نمایندگی نمی کند. باید پرسید خوبی و بدی کاملاً نسبی هستند و خوب و بد نیز طبقاتی است هم بایدن و هم ترامپ آدمهای خوب و مناسبی هستند برای هم طبقه هایشان و در عین حال روشنفکران طبقه کارگر آدمهای بسیار بدی هستند از نظر امپریالیستها و سرمایه داران جهانی پس خوبی و بدی به صورت مجرد فقط واژه هایی هستند برای فریب مردم و منحرف کردن افکار آنان از جنگ طبقاتی که در جامعه بین پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد خوبی و بدی از نظر طبقه کارگر با خوبی و بدی از نظر بورژوازی تفاوت ماهوی و اساسی دارد. در ادامه امید بهرنگ ادامه می دهد که جو بایدن "در هیچ جنبه محتوایی "بهتر" از ترامپ نیست؛ جز اینکه او ترامپ نیست."

خوب ما باید به امید بهرنگ تبریک بگوییم که به این کشف محیرالعقول دست یافته است که جو بایدن دونالد ترامپ نیست. خوب پنس هم ترامپ نیست و... این که نشد استدلال. در همه بدی ها طبق گفته ای خودش با ترامپ هم سنگ است ولی ترامپ نیست. ولی باید بهرنگ را از این مخمصه نجات داد و گفت که منظورت را متوجه شدیم منظورت این است که بایدن فاشیست نیست. یعنی یک بورژوا دمکرات

است. امید به‌رنگ فریب اسم حزب جوبایدن را خورده است که به نام حزب دمکرات معروف شده است. غافل از آنکه این حزب همانقدر سیاست‌های فاشیستی و ضد کارگری را به پیش می‌برد که حزب جمهوری خواه. این دو حزب دوناام مختلف برای یک حکومت ضد بشری آمریکا هستند و هر جا لازم باشد برای کمک به سرمایه‌های مالی و در جهت حفظ منافع کنسرنهای ایلات متحده از هیچ‌گونه ددمنشی و جنایت فرو گذاری نمی‌کنند. هنوز مردم جهان جنایات جنگ ویتنام را که همین دمکراتها رهبری آن را داشتند یادشان نرفته است. جان اف کندی که شاید اسمش شماها را بیاد یک آدم دمکرات و صلح جو می‌اندازد دستش تا آرنج به خون مردم کوبا و ویتنام آغشته است.

" این موضع‌گیری برخی‌ها را شوکه کرد... آنان هیاهو به راه انداخته و از او به عنوان کمونیستی که در عقایدش تجدیدنظر کرده و مدافع بورژوازی شده نام برده اند. این هیاهو و هوچی‌گری هیچ‌کمی به کشف حقیقت نمی‌کند و جداً باید از آن احتراز کرد."

در اینجا امید به‌رنگ و حزب مائوئیستها م ل م می‌دانند که همه متوجه خیانت شده اند ولی همه را از جارو جنجال براه انداختن بر حذر می‌دارد. در ادامه مقاله امید به‌رنگ با فرافکنی و آدرس غلط دادن می‌خواهد ذهنیت خوانندگان را از فراخوان سازش طبقاتی باب آوا کیان منحرف کند و در حقیقت روی آن ماله بکشد.

" کسانی که با تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) آشنایی دارند، می‌دانند که حزب کمونیست انقلابی آمریکا در رویارویی با تند پیچ‌ها و خطوط انحرافی که در صفوف کمونیست‌ها (برای مثال در جریان جنگ خلق در پرو و نپال) سرپلند کرد"

در اینجا برای اینکه از مطلب دور نشویم من نمی‌خواهم روی اشتباهات بزرگ مائوئیستها در پرو و نپال تمرکز کنم. اشتباهات هولناکی که منجر به شکست و سازش بزرگ طبقاتی شد. که این داستان خود سر دراز دارد و بسیار مهم است.

در ادامه می‌خوانیم که:

باب آوا کیان مؤلفه‌های اصلی اوضاعی که اتخاذ این تاکتیک را ایجاب می‌کند، چنین برشمرده است: مشخصاً او به طور مستمر طی سال‌های اخیر در بدنه آثارش نشان داد که روندی فاشیستی در میان هیئت حاکم آمریکا [۲] - جناحی از جمهوری خواهان - به راه افتاده است. این بخش از هیئت حاکم آمریکا - که تاریخ خود را داراست - می‌خواهد با اعمال فاشیسم به ضرورت‌های پیشاروی امپریالیسم آمریکا چه در حیطه داخلی و چه در حیطه بین‌المللی پاسخ دهد."

روندی فاشیستی تازه براه افتاده است! می‌خواهم توجه خواننده را در این جا به این مطلب بسیار مهم جلب نمایم که مائوئیستهای حزب م ل م می‌گویند روندی فاشیستی در میان هیئت حاکمه آمریکا براه

افتاده است. یعنی آنها جنگ امپریالیسم آمریکا با مردم افغانستان را ندیده اند! این یک حرکت فاشیستی نبود. جنگ با مردم عراق را ندیده اند این چطور؟ قبل تر هم جنگ ویتنام و اشغال جمهوری دومینیک و هزاران جنگ های نیابتی و مستقیم را نمی بینند و تازه فکر می کنند حرکتی فاشیستی در حال شکل گرفتن است آنهم با کمک ترامپ. در اینجا ترامپ مورد ظلم واقع شده است چرا که اسلافش خیلی بیش از او جنایت کرده اند و حالا او شده سرکرده فاشیستها و جانینان. زندان گوتنتانامو را یادتان رفته لابد یک حرکت دمکراتیک بود و هنوز فاشیسم به منصف ظهور نرسیده بود. زندان ابوغریب چطور؟ یادتان هست و یا در عکسها دیده اید که بیت کنگ ها را زنده زنده در دیگهای بزرگ می پختند. هنوز بوی اجساد سوخته مبارزان ویتنامی بر روی تپه هایی که موضع گرفته بودند و با بمب های ناپالم کباب شدند به مشام می رسد. هنوز مصاحبه هیلاری کلینتون که با افتخار گفت ما القاعده را بوجود آوردیم موجود است. سرهای بریده شده توسط داعش جای پای امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا را نشان می دهد. دولت آمریکا چه دمکرات و چه جمهوری خواه دنیا را به کثافت کشیده اند و حالا شما مائوئیستهای سنتز نوینی می خواهید بگویید بخشی از هیئت حاکمه آمریکا قابل پشتیبانی است و طبقه کارگر باید برود به جو بایدن جنایت کار رأی دهد؟ در جایی که مردم آمریکا در کف خیابانها دارند بر علیه ساختهای اساسی دولت آمریکا و بر علیه راسیسم مبارزه می کنند؟ این همان ساختهایی است که باراک اوباما رئیس جمهور آن شد و به دفاع از آنها پرداخت. اوبا ما سیاه پوست بود و لی دست به ساختهای راسیستی نزد این را که حتما می دانید.

در جای دیگر امید بهرنگ با یک فرار به جلو چنین می فرمایند:

*"باب آوا کیان تأکید دارد که حتی اگر بایدن نیز به ریاست جمهوری انتخاب شود این روند استمرار خواهد داشت و انتخاب او بهیچوجه به معنای "عادی شدن" اوضاع نخواهد بود و کشمکش بر سر حل تضاد میان جوهر و ظاهر بورژوا دمکراسی و اعمال دیکتاتوری بورژوازی به شکل عریان و بیشرمانه بر توده ها ادامه خواهد یافت."*

و با این نوشته می خواهد به خواننده بگوید بیخود زحمت نکشید ما می دانیم که جو بایدن همان ترامپ است منتها مخصوصاً آدرس غلط می دهیم و در چشم مردم خاک می پاشیم.

*"انتقادی که از اشتباهات کمینترن و شوروی زمان استالین در مقابله با فاشیسم صورت داده، درک تنوریک صحیح تر و عمیق تری از ماهیت فاشیسم و دلایل شکل گیری و عملکرد آن تدوین کرده است."*

فرافکنی تا چه حد؟ شاید کمتر کسی نداند که بزرگترین انتقادی که به کمینترن و سیاستهای ضد فاشیستی استالین وارد آمده این است که این سیاستها، کمونیستهای جهان را مجبور می کرده که با بورژوازی خودی بر علیه فاشیسم متحد گردند و کیست که نداند که همین سیاست چه فجایعی را به دنبال نداشت از قتل عام کمونیستهای یونان بگیرد تا همین سازش طبقاتی حزب توده ایران که چه سر ها و چه امکاناتی را به باد داد. سیاستی که اگر مائو در ابتدا با چانکای چک متحد شد و جوابش را با قتل عام هزاران

کمونیست توسط چانکای چک گرفت. ولی با درس گرفتن از این سیاست توانست توده های مردم چین را به پیروزی برساند.

در ادامه افاضات امید بهرنگ آمده است که:

*"هرچند سیر رویدادها ضربه زیادی در سطح داخلی و جهانی به این قبیل توهومات زده اما هنوز توهومات پابرجاست. به ویژه در زمینه راه حل بسیاری کماکان فکر می کنند از طریق انتخابات می توانند جلوی روند فاشیستی که در جامعه به راه افتاده را بگیرند. این تفکر بسیاری از توده ها را در سطح وسیع از لحاظ عملی در مقابل اقدامات فاشیستی و سرکوبگرانه ترامپ آچمز کرده است. مشخصا جنبش های مترقی با خطر جدی روبرو خواهند شد... به جرئت می توان گفت که برای اولین بار طی دهه های اخیر در تاریخ این کشور، نتیجه انتخابات برای پیشبرد امر مبارزه انقلابی علی السویه نیست. این انتخابات با کلیه انتخاباتی که تا کنون در آمریکا صورت گرفته، متفاوت است..."*

در همین چند خط چنان متناقض کویی نویسنده آشکار است که من در بهترین حالت اسمش را اپورتونیزم می گذارم یک تضاد فاحش در نوشتار نه اینکه نویسنده از آن با خبر نباشد بلکه مانند فروشنندگان بیمه وارد منزل طرف می شود و آسمان و ریسمان را به هم میبافت تا ثابت کند که باب آوا کیان همان فرشته نجاتی است که سالهاست مردم متوهم به دنبالش بودند.

*"تنها کسانی که گمان می کنند هیچ تفاوتی میان فاشیسم و بورژوا دمکراسی موجود نیست و بود و نبودش برای مردم آمریکا و جهان یکسان است می توانند در بررسی این وضعیت مشخص لاقید و سهل انگار باشند و سبکسرانه برخورد کنند. همان اندازه که به قدرت رسیدن یا نرسیدن هیتلر برای مردم آلمان و جهان تفاوتی نداشت به قدرت رسیدن یا نرسیدن مجدد ترامپ نیز توفیری ندارد؟"*

خواننده متوجه می شود که فاشیتهای پنهان را با نام پرطمطراق بورژوا دمکرات مزین می دارند. لابد فکر می کنند به کشف یک سون یاتسن جدید در آمریکا به نام جو بایدن نائل آمده اند. غافل از آنکه تاریخ سون یاتسن ها گذشت و آن تاغار بشکست و آن ماست بریخت. اینها به جای به پیش بردن مبارزه طبقاتی و بردن آگاهی های کمونیستی و انقلابی به درون طبقه کارگر و متشکل کردن آنان حول و حوش گرفتن قدرت سیاسی و بنیان گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا، وضعیت سازش طبقاتی را بجای انقلاب جلو گذاشته اند و دم از جنبش عدم خشونت می زنند. و بعدا هم از لنین نقل می کنند که استفاده از تضادهای درون هیئت حاکمه درست است. آری ما هم می گوئیم درست است باید از تضادها و گسیختگی های طبقه حاکم به بهترین شکلی استفاده کرد منتها در جهت انقلاب نه در جهت سازش با بورژوازی و چک و چانه زدن با او در اینجاست که فرق بین رویونیسم و مارکسیسم مشخص می شود. چگونگی استفاده از این تضاد مهم است طبقه کارگر می تواند و باید از تضادهای درون هیئت حاکمه استفاده نماید، به منظور تضعیف دشمن و گرفتن قدرت سیاسی نه آنکه خود را در بخشی از هیئت حاکمه حل کند و عنان را بدست مرتجعین بسپارد. طبقه کارگر حتی ممکن است در انتخابات شرکت کند نه برای آنکه به این و یا آن بورژوا رأی دهد بلکه اگر طبقه کارگر در شرایطی قرار گیرد



که قادر باشد نماینده های خود را به پارلمان گسیل دارد به شرطی می تواند این کار را انجام دهد که نماینده ها و نه برای سیاست بازی بلکه بتوانند برای افشای زد و بند ها و کثافت کارهای هیئت حاکمه از تریبون مجلس استفاده نمایند و به توده ها نشان دهند که پارلمان دردی را از درد های آنان دوا نمی کند و باید به فکر انقلاب باشند. برای اینکه کمونیستها بتواند عمیق تر در بین توده ها جا باز نماید. نه اینکه بروند به جو بایدن امپریالیست شما رای دهند. که چه بشود؟ ترامپ فاشیست نیاید. از این همه دور اندیشی!! مرغ پخته هم خنده اش می گیرد. در ادامه آقای بهرنگ می فرماید که:

*"باید در نظر داشت که هر تاکتیکی به ناگزیر با استراتژی در تضاد است و باید در تضاد باشد در غیر این صورت تاکتیک محسوب نمی شود".*

این هم دنباله همان حرفی است که می فرماید جو بایدن دونالد ترامپ نیست. هر دو چیزی که باهم متفاوت هستند در تضاد نیز می باشند. این یک اصل دیالکتیک است. دو تا کارگر هم با هم در تضاد هستند چون دونفرند. ولی ما اینطوری به صورت اپوتونیستی بحث تاکتیک و استراتژیک را ارائه نمی دهیم بلکه کمونیستها می گویند آن تاکتیکی درست است که در خدمت استراتژی باشد. اینکه تاکتیک با استراتژی در تضاد است شما را به اینجا می رساند که برای گرفتن قدرت سیاسی از هر امکانی حتی اگر آن امکان در تضاد با استراتژی تو باشد استفاده می نمایی. این هسته اپورتونیزم است یعنی هدف وسیله را تو جیح می کند. این بحث به جای دیالکتیکی بحث ماکیاول است. یعنی برای بر پایی یک جامعه به دور از تناقضات و امتیازات طبقاتی می توانی هزاران دهقان بیگناه کامبوج را قتل عام کنی کاری که پولپوت کرد. این طریق بحث کردن شما ها را به جایی می برد که پولپوت ها و پراچاندا ها رفتند.

آخر اینکه اگر ترامپ پیروز شود و یا جو بایدن روند حرکت سیاستهای استراتژیک آمریکا تغییر نخواهد کرد زیرا این سیاستها نه در کنگره و نه در کاخ سفید و حتی نه در پنتاگون بلکه در اتاق فکر های امپریالیستها تعیین می گردد. رؤسای جمهوری آمریکا عروسکهایی بیش در دست کمپانیها و کنسرنها و کارتل ها و تراستها نیستند چه بخواهید چه نخواهید مردم در خیمه شب بازی های انتخاباتی انتخاب می کنند که با کدام کلمات فریب بخورند. علی رغم اینکه نوشته اید نه تسلیمی در کار است و نه عقب نشینی باید گفت هم تسلیم در کار شماست و هم عقب نشینی.

**باجك فرزنام 02.09.2020**

